

## جوهره دین بندگیست و نه عقلانیت / مصطفی ملکیان

### برگرفته از "با پارادوکس خود چه می‌کنید؟" و "دین و عقلانیت در نظر خواهی از دانشوران"

۱. ممکن است گفته شود که دین برای وجود و حیات آدمی غایت و هدفی تصویر می‌کند، غیر از غایات و اهدافی که سایر مکاتب و مسالک تصویر می‌کنند، یا برای وصول به فلان غایت و هدف آلات و وسائلی را مفید می‌داند، غیر از آلات و وسائلی که مکاتب و مسالک دیگر مفید می‌دانند. ولی این قول نیز، اگر درست هم باشد، باز، به این نتیجه نمی‌انجامد که دین عقلانیتی خاص خود داشته باشد، زیرا غایت و هدف مورد نظر دین یا آلات و وسائلی مورد توصیه یا الزام دین چیزی است، و عقلانیت (عملی) آن غایت و هدف یا این آلات و وسائلی یکسره چیز دیگری است. غیات و هدف یا آلات و وسائلی می‌توانند اختصاص به دین (در مقابل مکاتب و مسالک دیگر) یا اختصاص به دین خاص (در برابر سایر ادیان) داشته باشند، اما عقلانیت یا عدم عقلانیت آنها نمی‌تواند مختص دین یا دین خاص باشد، کما این که در ناحیه عقائد و عقلانیت نظری هم ممکن است دین، به طور کلی، یا یک دین خاص عقائد مخصوصی را عرضه کنند و اعتقاد به آنها را از پیروان خود بخواهند؛ اما، به هر حال، آن عقائد یک چیزند و عقلانیت یا عدم عقلانیت آن عقائد چیز دیگری است. عقائد می‌توانند مختص به دین عام یا خاص باشند، اما عقلانیت (یا عدم عقلانیت) آنها نمی‌تواند اختصاص به دین داشته باشد. خلاصه آنکه عقلانیت امری فرادینی است که عقائد و افعال و غایات دین را نیز باید به ترازوی آن سنجید، اگرچه امری فراتاریخی، یعنی فراشخصی و فرافرهنگی، نیست؛ برخلاف صدق (یا کذب) که نه فقط امری فرادینی است، بلکه فراتاریخی نیز هست.

وانگهی، اگر برای دین عقلانیت خاص خودش را قائل باشیم، در آن صورت، چه حق داریم که اجازه ندهیم که انواع هذیان‌ها (delusions)، اوهام (illusions)، خرافات (superstitions) مصنوع بشر نیز عقلانیت‌های خاص خود را داشته باشند؟

۲. فلاسفه‌ی ما اگر چیزی را اثبات کرده باشند چیزی نیست که قرآن گفته باشد؛ اما من حرف دیگری می‌گویم چیزی را هم اثبات نکرده‌اند، من معتقد نیستم اثبات کرده باشند؛ یعنی استدلالی که در هیچ‌یک از مقدمات آن جای شک و شبهه برای یک آدم فکور نباشد و در هیچ‌یک از گام‌ها هم خطایی صورت نگرفته باشد.

۳. قوام تدین و دیانت پیشگی و دین‌ورزی تعبد است. معنا ندارد که کسی بگوید من مسلمانم ولی تا یک یک جملات قرآن را مطالبه‌ی دلیل نکنم و دلیل قانع‌کننده‌ای درباره‌اش القا نشود من نمی‌پذیرم پس اگر این‌طوری باشد که همه‌ی مردم جهان مسلمان هستند؛ چون اگر برای همه‌ی مردم جهان، برای یک‌یک جملات قرآن دلیل قانع‌کننده و قاطع بیاوریم آن‌ها هم می‌پذیرند. مسلمان کسی است که نسبت به جملات قرآن و پیامبر اسلام لااقل تعبد بورزد؛ یعنی این سخنان را بی‌چون‌وچرا بپذیرد. اگر قوام روشن‌فکری به عقلانیت است و اگر قوام تدین و دین‌ورزی به تعبد است، بنده عرض می‌کنم که عقلانیت با تعبد سازگار نیست. چرا می‌گوییم عقلانیت نافی تعبد است؟ به دلیل اینکه عقلانیت اقتضا می‌کند که اگر من ادعا می‌کنم که الف، ب است و شما از من مطالبه‌ی دلیل کردید بر الف، ب است، من مثلاً برهانی اقامه کنم به این صورت: الف، ج است و ج، ب است پس الف، ب است؛ بنابراین برای الف، ب است باید برهانی قیاسی به این صورت داشته باشم؛ اما تعبد یعنی اینکه اگر من ادعا کردم که الف، ب است و شما از من پرسیدید چرا الف، ب است؟ می‌گویم به این دلیل که X گفته است الف، ب است و بین این و برهان فاصله‌ی کهکشانی است.

۴. اگر عقیده‌ی ای را بتوان عقیده عقلانی خواند که یا بدیهی باشد یا با یک سیر استدلالی معتبر از بدیهیات استنتاج شده باشد، در این صورت، هیچ یک از عقائد دینی هیچ‌یک از ادیان و مذاهب عقلانی نیست؛ و البته این عدم عقلانیت، هرگز، به معنای عدم حقایق یعنی به معنای عدم مطابقت با واقع، نیست؛ بلکه نسبت به آن لااقتضاء است. به بیان ساده تر، عقیده‌ی ای که به این معنا غیرعقلانی باشد هم امکان صدقش هست و هم امکان کذبش.

۵. اگر سعادت جاودانی و ژرف را عنوان کلی و وجه غایات همه ادیان تلقی کنیم و از ابهام الفاظ (سعادت) و (ژرف) چشم‌پیوشم و سعادت جاودانی و ژرف را ممکن الحصول بدانیم، می‌توان گفت که این غایت از عقلانیت بهره مند است، یعنی می‌ارزد که آدمیان همه عمر و نیروی خود را برای نیل به آن هزینه کنند.